

عروس‌های جنگ

هلن برایان

ترجمهٔ رؤیا درخشان



کتاب کوبه پبلشر

فهرست

۱۱ مقدمه
۱۵ پیش گفتار، بهار ۱۹۹۵
۲۳ کرومارش پرایرز، عید هدیه
۳۲ نیواورلئان، مارس ۱۹۳۸
۶۴ کرومارش پرایرز، ساسکس شرقی، اکتبر ۱۹۳۸
۷۷ اتریش، نوامبر ۱۹۳۸
۹۶ کرومارش پرایرز، مارس ۱۹۳۹
۱۰۵ لندن، اوت ۱۹۳۹
۱۲۵ شرق لندن، اواخر اوت ۱۹۳۹
۱۳۸ کرومارش پرایرز، نوامبر ۱۹۳۹
۱۵۱ کرومارش پرایرز، اواخر نوامبر ۱۹۳۹

۱۶۳	کرومارش پرایرز، اوت ۱۹۴۰
۱۷۹	کرومارش پرایرز، اکتبر ۱۹۴۰
۱۹۰	لندن، فوریه ۱۹۴۱
۲۰۵	کرومارش پرایرز، مارس ۱۹۴۱
۲۲۰	ساسکس، اوت ۱۹۴۱
۲۲۹	کرومارش پرایرز، سپتامبر ۱۹۴۱
۲۴۰	کرومارش پرایرز، نوامبر ۱۹۴۱
۲۵۱	کرومارش پرایرز، جشن تولد فرانسیس
۲۶۶	جشن تولد فرانسیس: اوایل نیمه شب
۲۷۹	لندن، نوامبر ۱۹۴۱
۲۹۰	کرومارش پرایرز، دسامبر ۱۹۴۱
۳۰۱	کرومارش پرایرز و سوئد، ژانویه ۱۹۴۲
۳۰۷	اردوگاه آموزشی، ژانویه ۱۹۴۲
۳۱۱	آشویتس، مارس ۱۹۴۲
۳۱۸	کرومارش پرایرز، ژانویه - مه ۱۹۴۲
۳۳۴	لندن و کرومارش پرایرز، مه ۱۹۴۲
۳۴۶	آشویتس، اواخر بهار ۱۹۴۲
۳۴۷	بتال گرین، شرق لندن، ژوئن ۱۹۴۲
۳۶۲	کرومارش پرایرز، ژوئیه ۱۹۴۲
۳۷۵	کرومارش پرایرز، اوت ۱۹۴۲
۳۸۷	کرومارش پرایرز، سپتامبر ۱۹۴۲ و پس از آن
۴۰۰	کرومارش پرایرز، نوامبر - دسامبر ۱۹۴۲
۴۱۶	غرب لندن، اوت ۱۹۴۴
۴۲۷	کرومارش پرایرز، ۸ مه ۱۹۹۵
۴۴۶	کرومارش پرایرز، نیمروز، ۸ مه ۱۹۹۵
۴۶۱	غروب روز پیروزی، ۱۹۹۵
۴۷۵	پسگفتار، لندن، ۱۲ مه ۱۹۹۵، مرکز گمشدگان

مقدمه

بی تردید عروس های جنگ مدت ها پیش از آنکه خودم بدانم، در ذهنم شکل گرفته است. من نیز از نسل متولدین دوره رونق زادوولد پس از جنگ جهانی دوم بودم که سال های نخست زندگی شان به شدت -البته درباره من کمتر- تحت تأثیر سایه جنگ قرار گرفته بود. من و همسرم هر دو پدرانی داشتیم که در نیروی زمینی آمریکا خدمت می کردند، عموهایمان نیز همین طور؛ به جز یکی که در نیروی دریایی بود و دیگری خلبان نیروی هوایی. اما باید گفت زن ها نیز نقش فعالانه ای در جنگ داشتند. یکی از عمه هایم، پس از ازدواج، پرستار نیروی زمینی شد. مادرم، افسر سازمان «جمعیت زنان داوطلب خدمات اورژانسی»^۱ بود. در کودکی مجذوب این بودم که مادرم، زنی محترم، خانه دار و از ارکان اصلی کلیسای خودش است و از طرفی هنگامی که مشغول فرستادن تلگرام های محرمانه و پیام های اضطراری نیروی دریایی نورفوک^۲ بود، به کمرش هفت تیر می بست -هفت تیری که شلیک آن در هنگام ضرورت را نیز آموزش دیده بود. از آنجا که پدرشوهرم اندکی پیش از تولد شوهرم برای مأموریت به اروپا فرستاده شده بود، مادرشوهرم او را در بیمارستان یک پایگاه نظامی، فرسنگ ها دورتر از تمام کسانی که می شناخت، به دنیا آورد، سپس سفری طولانی و طاقت فرسا در پیش گرفت تا نزد خانواده اش در ویسکانسین برود؛ با کودکی که مدام گریه می کرد و جابه جایی از این قطار به آن قطار در میان فوج سربازها. حکایت خانواده های همیشه نگران که در خانه منتظر عزیزان خود بودند، بخشی از زندگی روزانه مردم شده بود. انتظار برای رسیدن نامه و کارهای

طاقت فرسا و تماشای عکس‌هایی از خویشاوندان در او نیفورم‌های نظامی که در اتاق نشیمن هر خانه‌ای به چشم می‌خورد، بخشی از کودکی ما را تشکیل می‌داد.

مادرم، عروسی در سال ۱۹۴۴، با کفش راحتی و لباس عروس ساتن پا به سالن کلیسای اسقفی گذاشت - عادت مرسوم و مطابق با معیارهای معمول ویرجینیا، زادگاه کوچکش. کفش جیره‌بندی بود و عروس‌ها چیزی جز همان کفش‌های راحتی نداشتند. دولت آمریکا همه چیز را جیره‌بندی کرده بود، اما خوراک به قدر کفایت وجود داشت و جنگ اروپا آن قدر از ما دور بود که احتمال حمله آلمان بعید به نظر برسد. مدت‌ها بعد، زمانی که به مطالعه تاریخ پرداختم، جنگ و وحشت آن، واقعیت‌های تلخ و شوم آن و سختی‌ها و محرومیت‌هایی را که بر مردم اروپا و شوروی وارد کرده بود، دریافتم. وقتی برای زندگی به انگلیس رفتم، برای نخستین بار تأثیر آن دوران وحشتناک را از نزدیک لمس کردم: سایه‌ای تیره و تاریک در ورای خود بر جای گذاشته بود. مدت‌ها از زندگی‌ام در لندن می‌گذشت که یک آشنای آمریکایی اندکی پیش از مراسم روز پیروزی در اروپا، همان موقعیتی که عروس‌های جنگ در این کتاب آن را جشن گرفتند، به ملاقاتم آمد. او از سر وظیفه‌شناسی به بازدید موزه سلطنتی جنگ، اتاق جنگ چرچیل و آیزنهاور رفت. شب هنگام که بازگشت، بسیار تحت تأثیر دیده‌ها و آموخته‌های آن روز قرار گرفته بود. روز بعد می‌گفت دلش می‌خواهد با تمام انگلیسی‌های شصت سال به بالا دست بدهد. پس از تحقیق درباره این کتاب بود که دریافتم چه می‌گوید.

در خانه‌هایی که از کودکی می‌شناختم، عکس‌های مردان و زنان او نیفورم‌پوش به تدریج زرد و کم‌کم به داخل کسوها و کمدها رانده می‌شدند تا جایشان را عکس عروسی‌ها، کودکان تازه‌به‌دنیا آمده و تعطیلات خانوادگی بگیرد. من به آرامی بر اطلاعات خود درباره چگونگی مواجهه زنان با جنگ می‌افزودم، هرچند اطمینان نداشتم با دانسته‌هایم چه باید کنم. دل‌مشغولی‌های مشترک زنان در تمام اعصار - عشق، ازدواج، رسیدگی به شوهر و خانواده، در بسیاری موارد سر و کله‌زدن با

مشکلات اقتصادی برای رتق و فتق امور و بالا جبار دختر خانه ماندن - در حالی که جنگ همه را زیر قدم‌های سنگین خود له می‌کرد، باز هم به همان شکل ادامه داشت. در هنگامه سختی‌ها و برخلاف اینکه جیره‌بندی جنگ و خطر حمله‌ای قریب الوقوع، عرصه را بر همه تنگ کرده بود، بسیاری از زنان در زندگی خود، با انگیزه‌ای مصمم که هرگز در هیچ کتابی از آن یاد نشده است، گرفتار جنگی شخصی برای دستیابی به اندکی زندگی معمولی بودند. السی^۱، فرانسیس^۲، آلیس^۳، تانی^۴ و ایوانجلین^۵ بسیار سریع به افزودن بر اطلاعات کم‌کم کردند، سپس بی‌صبرانه منتظر شدند تا داستانشان نوشته شود.

اما اگر بخواهم به نقطه خاص شروع کتاب اشاره کنم، باید شخصیت مانفرد^۶ را نام ببرم: شخصیتی واقعی و خطرناک و عامل مرگ‌های بسیار. همه شخصیت‌های دیگر این کتاب ساختگی هستند و تا آنجا که من تحقیق کردم، هیچ خانواده‌ای به نام دوبالفور^۷ در ساسکس وجود ندارد. اگر هر جایی از این دنیا فردی با نام بالفور در قید حیات است، از او به سبب این شباهت نام با مانفرد - گرچه ساختگی است - پوزش می‌طلبم. باید گفت شخصیت مانفرد واقعی است، اگرچه بعید است که هویت واقعی او هرگز شناخته شده باشد. من پس از ازدواجم به لندن آمدم و از طریق یک دوست خانوادگی قدیمی که زمان جنگ در سازمان اطلاعات بریتانیا خدمت می‌کرد، درباره او مطالب بسیاری دریافتم. جان^۸ دوست نداشتم از تجربه‌هایش در زمان جنگ حرفی بزند. مردی با فرهنگ و مهربان و باهوش و بسیار شوخ طبع بود که خود را وقف خانواده می‌کرد و کینه‌ای در دل نداشت. با این حال، همیشه با دلخوری از همکار آلمانی‌اش در جنوب شرقی انگلستان یاد می‌کرد که - سازمان اطلاعات هم می‌دانست - به آلمان‌ها در ساحل فرانسه گزارش صاف بودن

1. Elsie	2. Frances	3. Alice	4. Tanni
5. Evangeline	6. Manfred	7. De Balfort	8. John